

بررسی خلافت عمر بن عبدالعزیز با توجه به نظریه «مهدی امت»

کامبر محمد جعفر خانی / دانش‌آموخته سطح ۲ حوزه علمیه قم

amirmohammad.jf.008@gmail.com

 orcid.org/0000-0003-0644-449X

sahosseinpur@yahoo.com

سیدعلی حسین پور / استادیار گروه تاریخ مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

mfz1378@yahoo.com

سیدمحمد مهدی حسین پور / دکتری فرق و مذاهب اسلامی دانشگاه ادیان و مذاهب

 <https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0>

دریافت: ۱۴۰۱/۰۶/۱۷ - پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۱۱

چکیده

به قدرت رسیدن عمر بن عبدالعزیز یکی از ابهامات تاریخ است که مخفی‌کاری بنی‌امیه و تلاش تاریخ‌نگاران برای حفظ شأن خلفا غباری از کتمان بر روی نگاه‌های مرتبط با این واقعه نشانده است. سلیمان بن عبدالملک در آخرین روزهای عمرش، در اقدامی عجیب و مبهم، با وجود وصیت عبدالملک برای واگذاری حکومت به برادرانش، رای خلافت را بر دوش عموزاده‌اش عمر بن عبدالعزیز انداخت. بررسی‌ها نشان می‌دهد مصلحت‌اندیشان و علمای درباری - با الهام از سخنان پیشینیان مبنی بر ظهور منجی هنگام فراگیر شدن ظلم - کوشیدند با ارائه طرحی، از تنفر جامعه نسبت به آل‌امیه بکاهند و اسباب دوام قدرت آنان را فراهم آورند. بدین منظور عمر بن عبدالعزیز که در مقایسه با دیگر امویان از امتیاز خویشاوندی با خلیفه ثانی برخوردار و ارادتش را به فرزندان عبدالملک ثابت کرده بود، مکلف به اجرای نقش «مهدی امت» شد. او نیز به حسب رسالتش، برخلاف سیره متداول حکمرانان اموی عمل کرد. اما اندکی بعد، کاسه صبر فرزندان عبدالملک لبریز شد. در نتیجه، به موفقیت سطحی از این برنامه اکتفا نمودند و به حکومتی که تنها نقش حلقه اتصال خلافت از سلیمان به یزید را داشت، خاتمه دادند.

کلیدواژه‌ها: عمر بن عبدالعزیز، مهدی امت، سلیمان بن عبدالملک، رجاء بن حیوة.

یکی از عوامل پایدار پیکار و کشمکش میان آدمیان، حب قدرت و میل استیلا بر مردم است. پیوسته فرمانروایان کوشیده‌اند این مقام را نزد خود حفظ کنند، تا جایی که ملک را عقیم دانستند و حتی بستگی خویشاوندی نتوانست بر این حس فائق آید. بر این اساس اگر تاریخ^۱ رویدادی را در تضاد با رفتار عموم انسان‌ها گزارش دهد، محقق را بر آن می‌دارد تا جوانب آن رویداد را بررسی کند و به تحلیل مناسبی از آن دست یابد.

یکی از نقاط مبهم تاریخ، قدرت یافتن دوساله عمرین عبدالعزیز، هفتمین خلیفه اموی است. سلیمان بن عبدالملک در واپسین روزهای عمرش، در کمال شگفتی ضمن وصیتی خلافت را از سلسله «عبدالملک» خارج و آن را به پسر عموی خود واگذار کرد، درحالی که برادران وی، یزید بن عبدالملک و هشام بن عبدالملک، آماده فرمانروایی بودند.

عموم پژوهشگران واگذاری حکومت به عمرین عبدالعزیز و نیز شخصیت او را مثبت ارزیابی کرده‌اند.^۱ این نوع نگرش را می‌توان زابیده اهتمام بیش از حد تاریخ‌نگاران در پاسبانی از حریم جانشینان خودخوانده رسول خدا ﷺ دانست که با تمام توان کوشیدند تا مبدا گردی بر دامان این خلفا بنشیند.

به نظر می‌رسد خلافت عمرین عبدالعزیز نسخه‌ای بود که توسط علمای درباری نوشته شد و خواست تا حدی تداعی‌کننده حکمرانی امیرمؤمنان^۲، و مرهمی برای زخم‌های حاصل آمده از دولت‌های قبل باشد تا بتواند کمی از حس تنفر همگانی نسبت به حکمرانان بنی‌امیه بکاهد و تمایل لازم را برای استمرار قدرت در این سلسله ایجاد کند. این تحلیل از عملکرد عمرین عبدالعزیز پیشینه‌ای ندارد و سخنی در تضاد با باور عموم تاریخ‌پژوهان است. از این رو مقتضی است اسناد و مدارک متقنی برای اثبات این مدعا و اقتناع اندیشمندان ارائه شود.

در این مقاله نگارندگان تلاش کرده‌اند تا با بررسی اخبار واردشده در منابع و استخراج نکات پنهان در شکاف دلالت‌های التزامی گزاره‌های تاریخی، به تحلیلی مناسب از انگیزه سلیمان در واگذاری حکومت به عموزاده خود دست یازد و از طریقی که توسط علمای دلباخته بنی‌امیه برای ثبات قدرت در این خاندان برنامه‌ریزی شد، پرده بردارند.

۱. گزیده‌ای از زیست‌نامه عمرین عبدالعزیز

عمرین عبدالعزیز بن مروان بن الحکم بن ابی‌العاص بن أمیه بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصی بن كلاب القرشی الأموی، یکی از خلفای به‌نام بنی‌امیه بود که با عمر کوتاه و حکومت ناپایدار خود، صفحات زیادی از تاریخ را به خود اختصاص داده است.

۱. محمد مصطفی شای، عمرین عبدالعزیز، ج ۱۰، ص ۴۴۸-۴۵۱؛ زینب کاظمی‌زاده، بررسی زندگانی و شخصیت عمرین عبدالعزیز، ص ۳۸؛ حوریه باباجان تبار، سیره و مناقب عمرین عبدالعزیز، ص ۵۰؛ فاطمه امینی، خلافت و اصلاحات عمرین عبدالعزیز و تأثیر آن بر وضعیت شیعیان، ص ۵۱-۵۳؛ احمد دیلمی، شخصیت و عملکرد عمرین عبدالعزیز و دیدگاه امام باقر^۳ درباره او، ص ۵۶-۵۸؛ جواد هروی، عمرین عبدالعزیز و نحوه برخورد با علویان، ص ۱۳۴؛ بی‌نام، اشهر الحوادث و اعظم الرجال: عمرین عبدالعزیز، ص ۱۳۶-۱۳۷؛ ابوالفضل هادی‌منش، نگاهی به مواضع سیاسی امام باقر^۳، ص ۱۶-۱۷؛ حسین آلباری و بتول ناجی‌راد، بررسی اقدامات و اصلاحات مذهبی عمرین عبدالعزیز از نگاه مورخان اسلامی، ص ۶-۷.

نسب او از سوی مادر به خلیفه دوم اهل تسنن می‌رسد و او را فرزند/م‌عاصم، دختر عاصم بن عمر بن خطاب (م ۷۰ ق) دانسته‌اند.^۱

عمر بن عبدالعزیز در مدینه متولد شد. منابع سال ولادت او را از ۶۰ ق تا ۶۳ ق ذکر کرده‌اند. زرکلی می‌نویسد: «عمر بن عبدالعزیز سال ۶۰ در مدینه به دنیا آمد».^۲ از سوی دیگر ابن سعد سال ولادت او را مصادف با سال وفات میمون، همسر پیامبر اکرم، در سال ۶۳ ق دانسته است.^۳ اما به نظر می‌رسد سال ۶۲ ق به واقع نزدیک‌تر باشد؛ زیرا در اینکه وی در سال ۱۰۱ ق از دنیا رفت، اختلافی وجود ندارد. همچنین بیشتر منابع عمر او را ۳۹ سال دانسته‌اند.^۴ بنابراین می‌توان گفت: سال ۶۲ ق از اعتبار بیشتری برخوردار است.

به رسم تاریخ که تنها دوران متلاطم و پر حادثه از زندگی انسان‌ها را در حافظه خود ثبت می‌کند، از فصل کودکی و نوجوانی عمر بن عبدالعزیز گزاره قابل اعتنایی در دست نیست. آنچه بیش از همه مرگب از قلم تاریخ‌نگاران ستانده، وصف زهد و تقوای این خلیفه اموی است. عمر بن عبدالعزیز برخلاف سیره معمول حاکمان بنی‌امیه کوشید تا تصویری موجه از خود به نمایش بگذارد. وی جامه هزار دیناری خود را کنار نهاد و پس از به قدرت رسیدن، لباسی خشن به تن کرد.^۵ وی کار حکومت خود را با فروش اموال سلیمان آغاز نمود.

وی همسرش فاطمه بنت عبدالملک را میان انتخاب خود و لباس طلا بافت صد هزار دیناری که پدرش به او هدیه داده بود، مخیر کرد و آنچه را در اختیارش بود، در بیت‌المال قرار داد.^۶ او توان خود را برای بازگرداندن اموالی که به دست امویان غصب شده بود، به کار گرفت و توانست آنها را به صاحبانش بازگرداند.^۷ سب امیر مؤمنان علیه السلام را که تا آن زمان مرسوم بود، ممنوع کرد،^۸ و برای آنکه از بنی‌هاشم به نحو شایسته‌ای دلجویی شود، «فدک» را به آنان بازگرداند.^۹

۱. محمد بن سعد الطبیقات الکبری، ج ۵ ص ۲۵۳؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۶ ص ۵۶۷؛ احمد بن اسحاق یعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ج ۲ ص ۳۰۱؛ شمس‌الدین

ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۷ ص ۱۸۷.

۲. خیرالدین زرکلی، الأعلام، ج ۵ ص ۵۰.

۳. محمد بن سعد الطبیقات الکبری، ج ۵ ص ۲۵۴.

۴. همان، ص ۴۰۸؛ احمد بن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۷ ص ۲۱۳؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۶ ص ۵۶۵؛ علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۳ ص ۱۸۲؛

احمد بن محمد ابن مسکویه، تجارب الامم، ج ۲ ص ۶۴۵؛ احمد بن ابراهیم ابن خلکان، وفيات الأعیان و أنباء أبناء الزمان، ج ۶ ص ۳۰۱.

۵. محمد بن سعد الطبیقات الکبری، ج ۵ ص ۲۵۷؛ علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۳ ص ۱۸۶؛ محمد بن علی بن العمرانی، الإنباء، ص ۵۱؛ اسماعیل بن کثیر دمشقی، البداية و

النهاية، ج ۹ ص ۲۰۸؛ عبدالله بن اسعد یافعی، مرآة الجنان و عبرة الیقظان، ج ۱ ص ۱۶۶.

۶. عبدالله بن مسلم دینوری، الامامة و السياسة، ج ۲ ص ۱۳۳؛ عبدالرحمن بن محمد ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ج ۳ ص ۹۴.

۷. عبدالله بن مسلم دینوری، الأخبار الطوال، ص ۳۳۱.

۸. محمد بن سعد الطبیقات الکبری، ج ۵ ص ۳۰۷؛ احمد بن یحیی بلاذری، انساب الأشراف، ج ۸ ص ۱۶۱.

۹. محمد بن سعد الطبیقات الکبری، ج ۵ ص ۳۰۳؛ احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، ص ۴۰-۴۱؛ علی بن محمد ابن اثیر، الكامل، ج ۵ ص ۶۳؛ شمس‌الدین ذهبی، تاریخ الاسلام، ج

پس از گذشت دو سال و پنج ماه، فروغ حکومت عمر بن عبدالعزیز رو به خاموشی نهاد و به گزارش مسعودی وی توسط یکی از خویشاوندانش مسموم شد و در دیر سمان از دنیا رفت.^۱

۲. خلافت عمر بن عبدالعزیز

پس از آنکه سلیمان بن عبدالملک دو سال و هشت ماه بر اربکه قدرت تکیه زده، بیماری سختی بر او عارض شد تا مقدمات مرگ او را فراهم کند.^۲ با وجود وصیت عبدالملک به فرزندان ولید و سلیمان، مبنی بر اینکه خلافت را بعد خود به دو تن از فرزندان عاتکه (یزید بن عبدالملک و مروان بن عبدالملک) تسلیم کنند،^۳ با مرگ زود هنگام مروان بن عبدالملک در سال ۹۸ق سلیمان در پی تحقق رؤیای خود، فرزندش ایوب را به عنوان ولیعهد خود معرفی کرد و انتظار مرگ یزید را کشید؛ لیکن مرگ زود هنگام ایوب محاسبات او را دگرگون کرد.^۴

سلیمان که آخرین لحظات عمر خود را بدون ولیعهد سپری می کرد، برای انتخاب قائم مقام خود متحیر و سرگردان بود. او از یک سو سودای ولایتعهدی فرزندان خود را در سر داشت و از سوی دیگر، حفظ خلافت بنی مروان وابسته به انتخاب او بود. در این میان عموم تاریخ نویسان سعی دارند انتخاب عمر بن عبدالعزیز را برگرفته از گمان نیک سلیمان نسبت به عمر و شفقت او نسبت به امت اسلامی جلوه دهند. در گزارش آنان، سلیمان شخصی دلسوز و خیر خواه امت اسلامی و عمر بن عبدالعزیز شخصی بیزار از حکومت معرفی شده است.^۵ اما رخدادهای قابل تأمل در حکومت شش ساله عمر بن عبدالعزیز بر مدینه^۶ و تقالای سلیمان برای انتصاب فرزندان به ولایتعهدی^۱ خط بطلانی بر این اسطوره سازی است.

۱. علی بن حسین مسعودی، التنبیه و الأشرافه، ص ۲۷۶.

۲. محمد بن سعد الطیقات الکبری، ج ۵ ص ۲۵۸؛ عبدالله بن مسلم دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۳۹؛ احمد بن محمد ابن مسکویه، تجارب الأمم، ج ۲، ص ۴۵۷؛ علی بن محمد ابن اثیر، الکامل، ج ۵، ص ۳۸-۳۹؛ محمد بن علی ابن طقفی، الفخری، ص ۱۲۸.

۳. محمد بن سعد الطیقات الکبری، ج ۵ ص ۲۶۱؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۶ ص ۵۳۱؛ عبدالرحمن بن علی ابن جوزی، المتظلم، ج ۷، ص ۲۶؛ اسماعیل بن ابن کثیر، البداية و النهایة، ج ۹، ص ۱۷۵.

۴. محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۶ ص ۵۳۲؛ احمد بن یحیی بلاذری، انساب الأشرافه، ج ۸، ص ۱۰۰؛ اسماعیل بن ابن کثیر، البداية و النهایة، ج ۹، ص ۱۷۵؛ شمس الدین ابن احمد مقدسی، البدء و التاریخ، ج ۶ ص ۴۵؛ شمس الدین ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۶ ص ۳۰۰؛ گرگوریوس ابن العبری، تاریخ مختصر النول، ص ۱۱۴.

۵. محمد بن سعد الطیقات الکبری، ج ۵ ص ۲۵۸؛ عبدالله بن مسلم دینوری، الإمامة و السياسة، ج ۲، ص ۱۲۷؛ احمد بن یحیی بلاذری، انساب الأشرافه، ج ۸، ص ۱۶۷-۱۶۸؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۶ ص ۵۵۰؛ احمد بن محمد مسکویه، تجارب الأمم، ج ۲، ص ۴۵۷-۴۵۸؛ علی بن محمد ابن اثیر، الکامل، ج ۵ ص ۳۹؛ اسماعیل بن ابن کثیر، البداية و النهایة، ج ۹، ص ۹۱۸-۱۸۲؛ محمد بن احمد ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۷، ص ۱۹۲.

۶. احمد بن یحیی بلاذری، انساب الأشرافه، ج ۸ ص ۷۱؛ عبدالله بن مسلم دینوری، الأخبار الطوال، ص ۳۳۶؛ عبدالرحمن بن علی ابن جوزی، المتظلم، ج ۶ ص ۲۷۸؛ اسماعیل بن ابن کثیر، البداية و النهایة، ج ۹، ص ۷۱.

اما اینکه چرا خلافت پس از سلیمان بن عبدالملک به پسرعموی او رسید و سلیمان از برادر خود، یزید بن عبدالملک روی گرداند، از پرسش‌هایی است که به علت پنهان‌کاری مروانیان، تزویر و ظاهر‌نمایی عمر بن عبدالعزیز، سعی تاریخ‌نویسان در حفظ این ظاهر، و اسطوره‌سازی، پاسخ آن تنها با بررسی تحولات و اتفاقات رخ داده در آن عصر و ملاحظه دلالت‌های التزامی آن گزارش‌ها قابل تحلیل است.

۳. مشاور سلیمان؛ صحنه‌گردان اصلی وقایع

رجاء بن حیوة بن جبرول کندی مشاور دلداده بنی‌امیه و یکی از علمای درباری بود. زرکلی او را شیخ اهل شام (مرکز خلافت بنی‌امیه) در عصر خود می‌داند.^۲ پایداری و بقای خلافت بنی‌امیه مرهون زحمات و تلاش‌های فراوان وی و دیگر عالمان درباری است که وظیفه توجیه فسق و فجور خلفا و همراه کردن افکار عمومی با دستگاه حاکم را بر عهده داشتند.^۳ مسئله خلافت عمر بن عبدالعزیز ارتباطی مستقیم با فعالیت رجاء بن حیوة دارد، به گونه‌ای که سررشته این اتفاقات را باید در مداخلات وی جست‌وجو کرد.

مشورت سلیمان بن عبدالملک با رجاء بن حیوة در مسئله انتخاب جانشین، واقعه‌ای است که تاریخ‌نویسان به اتفاق آن را نقل کرده‌اند.^۴ او نزد امویان فردی شناخته‌شده و معتمد بود و در طول زندگی‌اش با خلفای اموی ملازم بود.^۵ به همین علت نقش زیادی در تصمیم‌گیری آنان و به‌ویژه سلیمان بن عبدالملک داشت. برخی گزارش‌ها حکایت از آن دارد که انتخاب عمر بن عبدالعزیز حاصل مشاوره با جمعی از عالمان درباری بود که در این گزارش نیز نام رجاء بن حیوة به چشم می‌خورد.

مسعودی در این باره می‌نویسد: زمانی که مرگ بر سلیمان چیره گشت، رجاء بن حیوة، محمد بن شهاب زهری، مکحول و عده‌ای دیگر از علما را فراخواند و در حضور آنان وصیت خود را نگاشت.^۶

۱. محمد بن سعد الطبیقات الکبری، ج ۵ ص ۲۵۹؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۶ ص ۵۵۰؛ گرگوریوس ابن‌العبری، تاریخ مختصر الدول، ص ۱۱۴؛ علی بن محمد

ابن‌اثیر، الکامل، ج ۵ ص ۳۹.

۲. خیرالدین زرکلی، الأعلام، ج ۳، ص ۱۷.

۳. عالمان حاضر در دستگاه خلافت اموی به شدت خودباخته آنان بودند و خود نیز به این امر اذعان داشتند! این خودباختگی تا بدانجا بود که حتی در نگارش علوم بدون اجازه آنان دست به قلم نمی‌بردند. محمد بن شهاب زهری در این باره می‌نویسد: «کانا نکره کتاب العلم حتی أکرهنا علیه هؤلاء الأمراء». ما از نگارش دانش خشنود نبودیم تا اینکه حکمرانان ما را وادار به نوشتن آنچه از دانش می‌دانستیم نمودند (محمد بن سعد، الطبیقات الکبری، ج ۲، ص ۳۹۶).

۴. محمد بن سعد، الطبیقات الکبری، ج ۵ ص ۲۵۸؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۶ ص ۵۵۰؛ علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۸۳؛ احمد بن یحیی

بلاذری، الأتساب الأشراف، ج ۷، ص ۱۶۷-۱۶۸؛ عبدالرحمن بن محمد ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۹۳؛ علی بن محمد ابن‌اثیر، الکامل، ج ۵ ص ۳۹.

۵. زهری به نقل از «رجاء بن حیوة» درباره همراهی همیشگی وی با خلفای اموی می‌گوید: «چون عبدالملک بن مروان درگذشت ملازم ولید بن عبدالملک بودم تا درگذشت و سپس ملازم سلیمان بن عبدالملک و عمر بن عبدالعزیز و یزید بن عبدالملک شدم» (محمد بن سعد، الطبیقات الکبری، ج ۵ ص ۳۵۰).

۶. علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۸۳.

به‌هرحال بنا بر آنچه قریب به اتفاق تاریخ‌نویسان در کتب خود ثبت کرده‌اند، سلیمان بن عبدالملک که در ولایت‌عهدی فرزند ارشدش /یوب ناکام ماند، درصدد برآمد تا فرزندان دیگرش را جانشین خود کند، اما رجاء بن خَیوه او را از تصمیمش منصرف کرد. او با ذکر این نکته که فرزندان تو بی‌تجربه و جوان هستند، به او گفت: چه می‌کنی یا امیرالمؤمنین؟! آنچه خلیفه را در قبرش [از بلایا] حفظ می‌کند آن است که برای مسلمانان خلیفه‌ای صالح به جانشینی بگذارد.^۱

اما این پرسش همچنان باقی می‌ماند که چرا رجاء بن خَیوه، عمر بن عبدالعزیز را پیشنهاد کرد و چرا سلیمان بن عبدالملک از وصیت عبدالملک استتکاف نمود و برادر خود، یزید بن عبدالملک را کنار نهاد و خلافت را تسلیم عمر بن عبدالعزیز کرد؟ این پاسخ که سلیمان متوجه جنبه باقیات الصالحات امر بود و عمر بن عبدالعزیز را شخصی پرهیزگار و شایسته خلافت یافت، تصویری ساده‌لوحانه است؛ زیرا سلیمان همان کسی است که در بدو خلافتش ولایت خراسان را به یزید بن مهلب واگذار کرد. او نیز هنگام لشکرکشی فتح جرجان، وقتی بر ترکان «دهستان» مسلط شد، با آنکه با دهقانان این منطقه مصالحه کرده بود تا در ازای حفظ جان و مال مردم، شهر را تسلیم وی کند، چهارده هزار ترک را گردن زد و خبر این پیروزی را برای سلیمان مکاتبه کرد.^۲ براین اساس نمی‌توان از چنین خلیفه‌ای انتظار دردمندی برای جامعه اسلامی داشت.

همچنین پیش از این اشاره شد که سلیمان ابتدا تمایل به واگذاری حکومت به عمر را نداشت، اما مشاور او نظر وی را به عمر بن عبدالعزیز معطف کرد.

زرکلی در الأعلام به رفاقت و مصاحبت دیرینه رجاء بن خَیوه با عمر بن عبدالعزیز در زمان ولایت‌مداری مدینه و همچنین در دوران خلافت وی اشاره کرده است.^۳ شاید بتوان این لطف و عنایت رجاء بن خَیوه را به پای این رفاقت دیرینه نهاد و آن را این‌گونه توجیه کرد.

احتمال دیگری که می‌تواند در این مجال وجهی داشته باشد، آن است که تمکین خلافت به عمر، عنوان اجرت داشته باشد. یعقوبی در کتاب خود از جمع‌آوری بیعت توسط عمر بن عبدالعزیز برای سلیمان سخن به میان آورده است.^۴ با این وصف، تسلیم خلافت از جانب سلیمان به منظور قدردانی از زحمات عمر بن عبدالعزیز بوده است. اما اینکه این احتمالات تا چه مقدار می‌تواند به واقعیت نزدیک باشد، موضوعی است که توجه به تلاش سلیمان در ازای به ارث نهادن خلافت برای فرزندان و همچنین اهتمام به حفظ خلافت در فرزندان عبدالملک و عمل به

۱. محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۶ ص ۵۵۰؛ علی بن محمد ابن اثیر، الکامل، ج ۵ ص ۳۹.

۲. محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۶ ص ۵۳۴؛ عبدالرحمن بن علی ابن جوزی، المنتظم، ج ۷ ص ۲۷؛ علی بن محمد ابن اثیر، الکامل، ج ۵ ص ۳۰؛ عبدالرحمن بن محمد

ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ج ۳ ص ۹۱.

۳. خیرالدین زرکلی، الأعلام، ج ۳ ص ۱۷.

۴. احمد بن اسحاق یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۲۹۳.

وصیت او به گونه‌ای که سلیمان را بر آن دارد تا نام برادر خود یزید را بعد از عمر بن عبدالعزیز در متن وصیت ذکر کند،^۱ و نیز رضایت فرزندان عبدالملک به انتظار چندساله برای بازگشت به قدرت، می‌تواند معیار مناسبی برای برای سنجش قرب و بُعد آنها باشد.

۴. فضای حاکم در عهد سلیمان بن عبدالملک

توجه به حوادث و رخدادهای عهد سلیمان احتمال دیگری را با توجه شواهد و قرائن موجود، محتمل می‌سازد؛ احتمالی که به نظر می‌رسد به واقعیت نزدیک‌تر باشد.

ظلم و جور دستگاه بنی‌امیه و خون‌های به‌ناحق ریخته‌شده بنیان حکومت را به سختی متزلزل کرد و این فرسایش در زمان سلیمان همچنان ادامه داشت. اوج دوران ظلم بنی‌امیه را می‌توان در بیست سال کشتار حجاج بن یوسف ثقفی در دوران حکومت عبدالملک و فرزندش ولید مشاهده کرد. گوشه‌ای از این دوران را مورخان این‌گونه به تصویر کشیده‌اند:

حجاج به مدت بیست سال بر مردم حکومت کرد و کسانی را که او گردن زد، سوای کسانی که در معرکه‌ها و جنگ‌ها کشته شده بودند، ۱۲۰/۰۰۰ تن به‌شمار آورده‌اند! وقتی حجاج مرد ۵۰/۰۰۰ پنجاه هزار مرد و ۳۰/۰۰۰ زن در زندان او محبوس بودند.^۲

زمانی که حکومت به سلیمان رسید فضای اختناق کمی رنگ باخت. ابن جوزی به نقل از یونس نحوی می‌نویسد: من از شب زفاف و شادمانی عراق یاد کردم. از او (یونس نحوی) پرسیدند: عروسی عراق چیست؟ گفت: مرگ حجاج بن یوسف در سال ۹۵ ق.^۳ در واقع تنها پس از مرگ حجاج، مخالفان بنی‌امیه در عراق اندکی احساس امنیت کردند و توانستند به فعالیت علیه دستگاه حاکم فکر کنند.

پس از قیام عاشورا و شهادت حسین بن علی علیه السلام، کشتار مدینه در واقعه «حره واقم» و سرکوب قیام توابعین، جمعیت شیعه مرعوب و پراکنده شد و در قَلت و انزوای کامل به حیات خود ادامه داد. در این برهه، امام سجاد علیه السلام با جذب و تربیت فردی، مجدداً به ایجاد تشکیلاتی پنهانی و احیای شیعه پرداختند که حاصل آن، حضور گسترده شیعیان در عراق و خراسان شد که خطر قیام این توده خواب را از چشمان خلفا ربود. پس از مرگ حجاج و در زمان سلیمان بن عبدالملک، این جمعیت حیاتی دوباره یافت و تحرکات خود را آغاز کرد. روایات موجود در منابع شیعی به خوبی شرایط حاکم بر آن عصر را نشان می‌دهد:

۱. محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۵ ص ۲۵۸؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۶ ص ۵۵۰؛ عبدالله بن مسلم دینوری، الإمامة و السیاسة، ج ۲، ص ۱۲۸؛ احمد بن

محمد ابن مسکویه، تجارب الامم، ج ۲، ص ۴۵۸؛ علی بن محمد ابن اثیر، الکامل، ج ۵ ص ۳۹.

۲. علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۶۶-۱۶۷؛ احمد بن محمد ابن الفقیه، البلدان، ص ۲۶۳؛ شمس‌الدین بن احمد مقدسی، البدء و التاریخ، ج ۲، ص ۴۰؛ یاقوت بن عبدالله

حموی، معجم البلدان، ج ۵ ص ۳۴۹.

۳. عبدالرحمن بن علی ابن جوزی، المنتظم، ج ۷، ص ۴.

عبدالله بن عطاء می گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: شیعیان شما در عراق بسیارند و به خدا قسم، در اهل بیت مثل شما وجود ندارد؛ چطور خروج نمی کنید؟ امام فرمودند: ای اباعبدالله، سخنان بی پایه را به گوش خود مسلط کردی! (کنایه از اینکه مردم به حرف ما عمل نمی کنند). به خدا قسم، من صاحب امر شما نیستم. گفتم: پس صاحب امر ما کیست؟ فرمودند: بین چه کسی ولادتش بر مردم پوشیده می ماند؛ او صاحب شماست.^۱

محمد بن مسلم رضی الله عنه نقل می کند: خدمت ابوجعفر علیه السلام رسیدم و می خواستم که از قائم آل محمد علیه السلام از او سؤال کنم. پیش از آنکه سؤال بپرسم، ایشان فرمودند: در قائم آل محمد پنج نشانه است...^۲

حکم بن ابی نعیم نقل می کند: در مدینه خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم و به ایشان عرض کردم: من در بین رکن و مقام نذر کردم که اگر شما را دیدم از مدینه خارج نشوم تا بفهمم شما قائم آل محمد هستید یا خیر...^۳

عمده احادیثی که از امام باقر علیه السلام نقل شده، مربوط به سؤال از قائم آل محمد علیه السلام و خروج ایشان است.^۴ این روایات به خوبی دلالت دارند که در زمان سلیمان بن عبدالملک شرایط به خوبی برای خروج بر علیه دستگاه حاکم فراهم و مردم به دنبال رهایی از ظلم بنی امیه بوده اند.

بسیاری از تاریخ نویسان نظیر مسعودی، بلاذری، یعقوبی، ابن اثیر، ابن عساکر، ابوالفرج اصفهانی و ابن خلدون آغاز حرکت سیاسی عباسیان را در حکومت سلیمان بن عبدالملک دانسته و این رخداد را این گونه نقل کرده اند:

ابوهاشم عبدالله بن محمد یکی از فرزندان محمد حنفیه که برخی شیعیان امامت را پس از محمد حنفیه حق او و اوامر او را مطاع می دانستند، چون در مظان قیام بر علیه دستگاه حاکم بود، با دسیسه سلیمان مسموم شد. وی پس از آنکه اثر مسمومیت را در خود مشاهده کرد، به سوی محمد بن علی بن عبدالله بن عباس رفت و اسرار دعوت را با او در میان گذاشت و نطفه دعوت بنی عباس در این دیدار منعقد شد.^۵

حال باید دید بنی امیه با این خطر بزرگ چگونه روبه رو شدند و برای بقای حکومت خود به چه خدعه ای متوسل گردیدند؟

۵. اجرای نظریه «مهدی امت» توسط بنی امیه

یکی از اعتقادات مسلمانان، اعم از شیعه و سنی، باور به ظهور منجی و گستراننده عدل بر روی زمین است. این اندیشه در کنار دیگر معارف اسلامی، توسط شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله به واسطه روایت هایی مانند «أبشركم

۱. فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۴۲۸؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۴.

۲. فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۴۲۸.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، کافی، ج ۱، ص ۵۳۶.

۴. برای مطالعه روایات بیشتر در این باره، ر.ک: محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، باب «ما روی عن الباقر علیه السلام» و همچنین کتاب «الغیبه للنعمانی».

۵. علی بن حسین مسعودی، التنبیه و الأشراف، ص ۲۹۲-۲۹۳؛ احمد بن اسحاق یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۹۷؛ احمد بن یحیی بلاذری، انساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۷۴؛ علی بن

محمد ابن اثیر، الکامل، ج ۵، ص ۵۳؛ علی بن حسین ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، ص ۱۲۴؛ علی بن حسن ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۵، ص ۷۷۱؛ عبدالرحمن بن محمد

ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۱۲۵.

بالمهدی، یبعث فی امتی علی اختلاف من الناس و زلزال، یملأ الأرض عدلاً و قسطاً كما ملئت جوراً و ظلماً یرضی عنه ساکن السماء و ساکن الأرض»^۱ و «لو لم یبق من الدنیا إلا یوم واحد لطول الله ذلك الیوم حتی یرج رجل من ولدی اسمه اسمی و کنیته کنیتی»^۲ در میان امت انتشار یافت و از همان زمان همواره مسلمانان انتظار دادگستر جهان را می کشیدند.

همان گونه که بیان شد، ظلم و جور خلفای اموی و نیز سیطره اشخاصی مانند حجاج بن یوسف ثقفی بر جان و مال مسلمانان، موجب بیداری مردم شد و تخم کینه‌ای را که استبداد و خفقان ۵۵ ساله آن را در دل‌ها نشاند، پس از عبدالملک که فضای اختناق کمی رنگ باخت، فرصت سر برآوردن یافت. در این برهه از زمان، مردم بیش از پیش انتظار منجی را می کشیدند^۳ و این مسائل برای دستگاه خلافت مشهود بود.^۴

علاوه بر آنچه در تبیین فضای حاکم در زمان حکومت سلیمان گذشت، دلیل دیگری که می تواند مؤید وجود فضای انتظار باشد، روایات منقول از دو امام بزرگوار محمد بن علی و جعفر بن محمد علیهما السلام است که حیات مبارکشان مصادف با بروز این حوادث بود. این دو امام بزرگوار - همان گونه که پیش از نیز اشاره شد - بیش از امامان دیگر مرجع سؤال از «مهدی امت» و زمان قیام منجی امت پیامبر بودند. این حضرات با ذکر نشانه‌های ظهور و اوصاف قائم آل محمد علیهم السلام، کوشیدند مانع سوءاستفاده افراد سودجو، مانند دستگاه بنی امیه شوند. همچنین خط بطلانی کشیدند بر تصور شیعیانی که انتظار داشتند آن دو امام «قائم آل محمد علیهم السلام» باشند.

شیخ مفید در کتاب *الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*^۵، نعمانی در *الغیبه*^۶، شیخ طوسی در *الغیبه*^۷ و علامه مجلسی در *بحار الأنوار*^۸ فصلی به ذکر اوصاف و نشانه‌های امام مهدی علیه السلام اختصاص داده‌اند که غالب این روایات از این دو امام بزرگوار است. ظلم گسترده دستگاه حاکم و مهیا بودن شرایط قیام، جوّی از انتظار برای ظهور

۱. محمد بن حسن طوسی، *الغیبه*، ص ۱۷۸.

۲. محمدباقر مجلسی، *بحار الأنوار*، ج ۳۸، ص ۳۰۵.

۳. به عنوان نمونه به روایات موجود در اسنادی که در پی خواهد آمده مراجعه فرمایید. در این روایات شیعیان همواره به دنبال مهدی می‌گردند و ظهور آن را از نسل رسول خدا متوقع‌اند (فضل بن حسن طبری، *اعلام الوری باعلام الهدی*، ص ۴۲۸؛ محمدباقر مجلسی، *بحار الأنوار*، ج ۵۱ ص ۴۴؛ محمد بن یعقوب کلینی، *کافی*، ج ۱، ص ۵۳۶).

۴. به همین خاطر نیز «سلیمان بن عبدالملک» از جانب «عبدالله بن محمد حنفیه» احساس خطر کرد و با خود می‌اندیشید او همان کسی است که دودمان بنی‌امیه را به نابودی خواهد کشاند. بلاذری در این باره می‌نویسد: عبدالله بن محمد نزد سلیمان رفت. سلیمان که قدرت بیان و میزان درایت او را دید گفت: من هم به آن چه درباره او می‌گویند (که نابودکننده قدرت بنی‌امیه است) گمان پیدا کرده‌ام (احمد بن یحیی بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۳، ص ۲۷۴-۲۷۵).

۵. محمد بن محمد بن نعمان مفید *الارشاد*، ج ۲، ص ۳۶۸-۳۷۸.

۶. محمد بن ابراهیم نعمانی، *الغیبه*، ص ۳۳۰-۳۳۷.

۷. محمد بن حسن طوسی، *الغیبه*، ص ۴۶۷-۴۷۹.

۸. محمدباقر مجلسی، *بحار الأنوار*، ج ۵۱ ص ۳۴-۴۴.

شخص دادور ایجاد کرده بود. از مجموع این روایات، می‌توان به دست آورد که فضای حاکم در عصر امام باقر و امام صادق علیهما السلام فضایی مملو از انتظار بود. در نتیجه به وجود آمدن چنین فضایی:

۱. مردم از امام باقر و امام صادق علیهما السلام درخواست قیام و برخورد با دستگاه حاکم را داشتند.
۲. با توجه به فضای مورد اشاره، امویان به منظور بقای در قدرت با ارائه الگویی، موفق شدند مسئله «مهدویت» را مصادره به مطلوب کنند. آنان به کمک علمای درباری، عمرین عبدالعزیز را «مهدی موعود» معرفی کردند. در این زمینه روایات بسیاری جعل و نشر یافت که برای نمونه می‌توان به نمونه‌های ذیل اشاره کرد:
شخصی به نام نافع می‌گوید: مدام می‌شنیدم که ابن عمر می‌گفت: ای کاش می‌دانستم کدامیک از فرزندان عمر که در صورتش علامتی است، زمین را از عدالت پر می‌کند!^۱
عبدالله بن دینار به نقل از ابن عمر می‌گفت: عجب! مردم گمان می‌کنند دنیا به آخر نمی‌رسد تا مردی از فرزندان عمر بیاید که همانند عمر عمل می‌کند.^۲

ابن سعد نیز روایات بسیاری را از عالمان اهل تسنن نقل می‌کند که در آنها عمر بن عبدالعزیز «مهدی امت» معرفی شده است. ابن سعد در ادامه پا را فراتر نهاده، روایاتی مجعول به نقل از امام باقر علیه السلام آورده است؛ از جمله: «پیامبر از ما و مهدی از فرزندان عبد شمس است و من او را جز عمر بن عبدالعزیز نمی‌دانم!»^۳
سیوطی نیز در کتاب *تاریخ الخلفاء* می‌نویسد: «خداوند مدام از مردم برای هر نبی بعد از نبی، عهد و پیمان می‌گرفت و قطعاً خداوند از مردم برای عمر بن عبدالعزیز [نیز] پیمان گرفت». او همچنین به نقل از وهب بن منبه می‌نویسد: «اگر در این امت مهدی وجود داشته باشد، او عمر بن عبدالعزیز است!»^۴
در این باب روایات بسیاری در منابع اهل تسنن وجود دارد.^۵ با توجه به این روایات می‌توان گفت: بنی‌امیه به کمک عالمان وابسته به خود برای فریب افکار عمومی کوشیدند نظریه «مهدی امت» را پیاده‌سازی کنند. آنان توانستند در این راه موفقیت‌هایی نیز به دست آورند و قیام‌هایی نظیر قیام زبیدن علی را تا عهد هشام بن عبدالمک به تأخیر انداختند؛^۶ اما نیرنگ آنان زیاد دوام نیاورد و پس از عمر بن عبدالعزیز دوباره فساد و فحشا علنی شد.

۱. محمد بن سعد الطلیقات الکبری، ج ۵ ص ۲۵۴؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۶ ص ۵۶۶؛ محمد بن احمد ذهبی، تاریخ الإسلام، ج ۷ ص ۱۹۱؛ علی بن حسن ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۵ ص ۱۵۵؛ اسماعیل بن ابن کثیر، البداية و النهاية، ج ۶ ص ۲۳۹؛ همچنین احمد بن علی مقرئری این روایت را به گونه‌ای دیگر در کتاب خود آورده است (متاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۲۸۲).

۲. احمد بن حسین بیهقی، دلائل النبوه، ج ۶ ص ۴۹۲؛ محمد بن احمد ذهبی، تاریخ الإسلام، ج ۷ ص ۱۹۰-۱۹۱؛ علی بن حسن ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۵ ص ۱۵۵.

۳. محمد بن سعد الطلیقات الکبری، ج ۵ ص ۲۵۶.

۴. عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۷۵۳.

۵. علامه جعفر مرتضی عاملی در کتاب «أفلا تذکرون» از این روایات برای اثبات تواتر احادیث امام مهدی استفاده کرده است. علاقه‌مندان می‌توانند به قسمت سؤال از تواتر احادیث مهدویت صفحه ۱۷۵ مراجعه کنند.

۶. قیام زبیدن علی بن الحسن، در سال صد و بیست و یک هجری و در خلافت هشام بن عبدالمک اتفاق افتاد (محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۷، ص ۱۶۰).

بررسی مطالب فوق نشان می‌دهد بنی‌امیه با روی کار آوردن فردی موجه و تظاهر به عدالت‌محوری موفق شدند اذهان عمومی را فریب داده، ایام سلطنت خود را افزایش دهند. در این میان زحمت جعل احادیث بر عهده عالمان درباری و بازی کردن نقش ناجی امت (مهدی موعود) بر عهده عمر بن عبدالعزیز قرار گرفت.

۶. عملکرد عمر بن عبدالعزیز موافق با الگوی «مهدی امت»

آنچه بیش از همه جوهر از قلم تاریخ‌نگاران اهل تسنن ستانده، وصف حسن سیرت، زهد و بی‌میلی این خلیفه اموی به دنیا و مظاهر آن است.

همان‌گونه که در شرح حال او بیان شد، وی قبل از خلافت، ابایی از پوشیدن لباس هزار دیناری نداشت، ولی پس از آنکه بر مسند خلافت نشست، لباس خشن بر تن کرد^۱ و کار را تا بدانجا پیش برد که فرزندش درباره پدر می‌گفت: «غله و درآمد عمر بن عبدالعزیز هنگامی که خلافت به او داده شد پنج‌هزار دینار بود! ولی وقتی مُرد درآمد او دویست دینار بود».^۲ گویا عمر بن عبدالعزیز هنگامی که به جای فرزندان سلیمان بر مسند خلافت تکیه زد، رسالت دیگری بر عهده داشت. او از همان روزهای آغازین قدرتش، سعی کرد تا سبک خلافت خود را به مردم عرضه کند.

طبری به نقل از رجاء بن حیوه می‌نویسد: زمانی که از مراسم تدفین سلیمان فارغ شدیم، مرکب‌های خلافت آمدند، درحالی که هر کدام از آنها هدایت‌کننده‌ای داشت (که افسار او را به دست گرفته بود). عمر گفت: اینها چیست؟ گفتیم: مرکب‌های خلافت است. گفت: مرکب خودم بیشتر موافق طبع من است. و بر مرکب خود سوار شد.^۳

تعارض بسیار میان عملکرد پیش و پس از خلافت عمر بن عبدالعزیز زمانی آشکارتر می‌شود که اقدامات او در مدت ولایت‌مداری مدینه ملاحظه شود. او در مدینه مجری فرامین و مطیع محض امویان بود و برای جلب رضایت خلیفه، از گرفتن جان انسان‌ها نیز ابایی نداشت.

طبری در این باره می‌نویسد: در سال ۹۳ عمر بن عبدالعزیز، حبیب بن عبدالله را به امر ولید شکنجه کرد، سپس سطل آب سردی را در روز سرد زمستان بر سر وی ریخت و او را بر درب مسجد نگاه داشت. حبیب آن روز را زنده ماند، سپس مرد.^۴

طبری تنها همین مقدار به این واقعه می‌پردازد و دیگر سخنی از علت کار عمر بن عبدالعزیز به میان نمی‌آورد.

۱. محمد بن سعد الطیقات الکبری، ج ۵ ص ۲۵۷؛ علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۸۶؛ محمد بن علی ابن‌العمرائی، الإنباء، ص ۵۱؛ اسماعیل بن ابن‌کثیر، البیایة و النهایة، ج ۹، ص ۲۰۸.

۲. محمد بن احمد ذهبی، تاریخ الإسلام، ج ۷، ص ۱۹۹؛ محمد بن احمد ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۱۳۴؛ علی بن حسن ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۵، ص ۷۱۰.

۳. محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۶ ص ۵۵۲-۵۵۳.

۴. محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۶ ص ۴۸۲.

ابن سعد نیز در بیان این واقعه سعی دارد نامی از عمر بن عبدالعزیز برده نشود.^۱ برخی دیگر نیز صورت مسئله را بکلی حذف کرده و تنها به ذکر این نکته که خبیب بن عبدالله در این سال مرده، بسنده کرده‌اند!^۲ در این باره باید گفت: خبیب بن عبدالله از علما و عباد بود که روشنگری و سخن گفتن بر خلاف میل خلیفه جان او را گرفت.^۳

ابن جوزی ماجرا را این گونه نقل کرده است: خبیب از رسول خدا ﷺ نقل کرد: «زمانی که فرزندان ابی‌العاص به سی تن برسند، بندگان خدا را به خدمت و مال خدا را به ملکیت می‌گیرند».^۴

ابن ابی‌الحدید معتزلی نیز کسانی که عمر بن عبدالعزیز را شخصی زاهد و پارسا تلقی کرده‌اند، این گونه زیر سؤال برده است:

گمان کردید که عمر بن عبدالعزیز پارسا و باتقواست؟! چگونه این طور باشد، در حالی که خبیب بن عبدالله بن زبیر را صد ضربه شلاق زد و سطل آب سردی را در روز سرد بر سر او ریخت، تا اینکه کزاز گرفت و مرد. عمر بن عبدالعزیز نه اقرار به خون او کرد و نه حق اولیای او را پرداخت و نه دادخواهی کرد. همچنین خبیب از کسانی نبود که حدود، احکام و تعزیر الهی بر او لازم شده باشد. گفته شده است که حتی او مطیع برای اقامه حد بوده و خود حد به تنهایی جان او را می‌گرفت! و به فرض آنکه گمان کنند شلاق برای ادب و تعزیر او بوده است، دیگر چه بهانه‌ای برای ریختن آب سرد در روز سرد به روی اثر شلاق وجود دارد؟!^۵

همچنین به گزارش ابن‌عساکر، عمر در ایام حکومتش بر مدینه به دستور ولید بن عبدالملک دست مردی را که با شمشیر، کسی را زخمی کرده بود، قطع کرد. زهری، عالم درباری امویان، این کار عمر بن عبدالعزیز را گناه می‌دانست و معتقد بود: او دلیل شرعی برای انجام این کار نداشت و شاید به همین علت بود که عمر از خداوند درخواست آمرزش می‌کرد.^۶

مسعودی دیگر مورخی است که از دوران قدرت عمر بن عبدالعزیز در مدینه و تقوای او سخن به میان آورده است! او ضمن داستان «عمر و کنیزک آوازه‌خوان» می‌نویسد:

مردی از اهل عراق در پی کنیزی که به آوازه‌خوانی شهره بود، به مدینه آمد و او را نزد قاضی مدینه یافت. نزد قاضی رفت و از او خواست که او را به وی واگذار کند. قاضی به او گفت: ای بنده خدا، سختی زیادی در طلب این کنیز کشیدی. چه چیز موجب رغبت تو به او شده است؟ مرد وقتی تعجب قاضی را دید، گفت: این کنیز به زیبایی می‌خواند. قاضی گفت: نمی‌دانستم. مرد جوان به کنیز گفت: بخوان. کنیز شروع به خواندن کرد. قاضی مسرور شد و با خواندن کنیز اختیار از دست داد و او را به روی زانوی خود نشاند و از او خواست بیشتر بخواند!

۱. محمد بن سعد الطلیقات الکبری، ج ۵، ص ۳۲۷.

۲. خلیفین خیاط الصفری، تاریخ الخلیفه، ص ۱۹۵.

۳. محمد بن سعد الطلیقات الکبری، ج ۵، ص ۳۲۷.

۴. عبدالرحمن بن علی ابن جوزی، المنتظم، ج ۶، ص ۳۰۹.

۵. عبدالحمید هبته الله ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۷۵۴.

۶. علی بن حسن ابن‌عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۳، ص ۱۶۵.

کنیز ادامه داد. طرب بر قاضی شدت گرفت، تا جایی که دیگر متوجه نبود چه می‌کند. کفش‌هایش را به گوش‌هایش آویخت و خود را به حالت شتر قربانی درآورد و گفت: مرا به بیت‌الحرام هدایت کنید، من شتر قربانی هستم!!!

خبر به عمر بن عبدالعزیز رسید. عمر گفت: خدا او را بکشد! طرب او را بنده خویش کرد. سپس دستور داد از کار برکنارش کنند. وقتی قاضی برکنار شد، گفت: زنان عمر مطلقه‌اند! اگر گوش به غنای این کنیز می‌داد به خدا قسم، می‌گفت: سوام شوید، من الاغ هستم!

سخن قاضی به عمر رسید. قاضی و کنیز را احضار کرد. به قاضی گفت: آنچه گفتم تکرار کن. قاضی تکرار کرد و به کنیز گفت: بخوان. کنیز شروع به خواندن کرد. آواز را ادامه داد تا اینکه طرب در چهره عمر کاملاً آشکار شد. عمر سه مرتبه خواست که تکرار کند! اشک‌هایش جاری شد و محاسنش را خیس کرد. پس از آن رو به قاضی کرد و گفت: قسمی که خوردی تحقق پیدا کرد. به کارت بازگرد و درست عمل کن!

جست‌وجو در گزاره‌های تاریخی که از کتمان و تحریف تاریخ‌نویسان مصون مانده، واقعیت‌ها را به نمایش می‌گذارد و چهره‌های زیر نقاب را بر همگان می‌نماید. بررسی دوران ولایت‌مداری عمر بن عبدالعزیز در مدینه حکایت از اطاعت کامل وی از خلفای اموی دارد.^۲ همو پس از خلافت، در جهت حفظ و بقای قدرت این خاندان، رسالت دیگری بر عهده گرفت و عملکردی متفاوت نشان داد.

نکته دیگری که مؤید هدفمند بودن رفتار عمر بن عبدالعزیز در دوره خلافت است، گزارش‌های برخورد وی با مستعدان قیام و تحریک‌کنندگان توده مردم است. براساس این گزارش‌ها، او ده دینار طلا بر مستمری اهل شام افزود، اما بر مستمری بنی‌هاشم که داعیه‌دار خلافت و تهدیدی بزرگ برای بنی‌امیه محسوب می‌شدند،^۳ هرگز اضافه نکرد.^۴ همچنین برخی اخبار گزارش از مقابله مستقیم او با بعضی افراد می‌دهد.

۱. علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۸۸-۱۸۹.

۲. ممکن است تصور شود که عمر بن عبدالعزیز، والی خلیفه بوده و مجبور به اطاعت ولی‌چطور ممکن است که حرمت حکم خلیفه در گرفتن جان یک انسان او را مجبور به اطاعت کند، اما این احترام نسبت به انتصابات خلیفه وجود نداشته باشد؟ زمانی که عمر بن عبدالعزیز به مقابله با حجاج بن یوسف ثقفی برخاست و به گنجه حجاج مدینه را به پناهگاه منافقین عراق تبدیل کرد، و در واقع مطابق میل خلیفه عمل نکرد، از ولایت مدینه عزل شد (محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۶، ص ۴۸۲؛ احمد بن یحیی بلاذری، انساب الأشراف، ج ۸، ص ۱۲۶؛ عبدالرحمن بن علی ابن جوزی، المنتظم، ج ۶، ص ۲۱۱؛ علی بن محمد ابن اثیر، الکامل، ج ۴، ص ۵۷۷) آیا آلوده نشدن به خون یک انسان بی‌گناه به مقدار عزل از یک منصب حکومتی برای عمر بن عبدالعزیز ارزشمند نبود؟ از طرفی بیان شد که عمر پس از اجرای فرمان ولید برای قطع دست پشیمان شد و آموزش خواست! و همچنین به گزارش ابن کثیر، عمر بن عبدالعزیز کمی پس از کشتن خییب بن عبدالله از ولایت مدینه عزل شد و پس از عزل از اینکه عبدالله را کشت مدام افسوس می‌خورد! (اسماعیل بن ابن کثیر، البداية و النهایة، ج ۹، ص ۹۳) اگر او مجبور بود که به حکم خلیفه عمل کند و آن را مشروع می‌پنداشت، دیگر استغفار و یا تأسف چه معنایی دارد؟ گویا بعد از آنکه با وجود کشتن یک انسان بی‌گناه به امر خلیفه، ولایت مدینه را از دست داد، خود را معیون پنداشته است!

۳. برخی تاریخ‌نویسان تحرک بنی‌هاشم و اقدام بر علیه دستگاه حاکم را در زمان عمر بن عبدالعزیز دانسته‌اند. علاقه‌مندان می‌توانند به کتاب‌های البده و التاریخ، ج ۶، ص ۴۷ و تاریخ مختصر الدول، ص ۱۱۵ مراجعه کنند.

۴. احمد بن اسحاق یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۰۶.

یعقوبی می نویسد: ابوظفیر عامر بن وائله که از اصحاب علی علیه السلام بود، نزد عمر رفت و گفت: ای امیرالمؤمنین، به چه علت مستمری مرا قطع کردی؟ پاسخ داد: به من رسیده که تو شمشیرت را صیقل داده‌ای، نیزهات را تیز کرده‌ای، تیرت را پیکان زده و کمانت را آویخته‌ای و منتظر امام قائم هستی تا خروج کند. پس زمانی که قیام کرد مستمری‌ات به تو می‌رسد!^۱

نمونه دیگر، مرگ مشکوک شخصی به نام ابومجلز لاجق بن حمید سوسوی است. او کارگزار بیت‌المال و عامل ضرب سکه در مرو بود. ابن سعد، ابن عساکر و دیگر رجال نویسان اهل تسنن او را از ثقات تابعان و راویان حدیث دانسته‌اند.^۲ طبری در بیان وقایع سال ۱۰۱ هجری به مکالمه تند ابومجلز با عمر بن عبدالعزیز اشاره دارد که در نهایت، منتهی به مرگ ابومجلز می‌شود. او می‌نویسد:

ابومجلز به عمر گفت: تو ما را در نقطه دور زمین (مرو) انداخته‌ای، پس برایمان اموالی بفرست. عمر گفت: ای ابومجلز، مسئله را وارونه می‌کنی؟ گفت: ای امیرالمؤمنین، آیا اموال برای ماست یا برای تو؟ عمر گفت: بلکه برای شماست، اگر مالیاتان از آنچه که می‌بخشید (و برای ما می‌فرستید) کمتر باشد. گفت: پس تو به سوی ما نمی‌فرستی و ما هم به سوی تو نمی‌فرستیم، تا مال روی مال بگذاری. عمر گفت: به سویتان می‌فرستم، ان شاءالله. ابومجلز همان شب مریض شد و از بیماری مرد.^۳

از مکالمه ابومجلز با عمر بن عبدالعزیز این‌گونه به نظر می‌رسد که ابومجلز از مقرری که عمر برای مرو می‌فرستاد رضایت نداشت و معتقد بود: خلیفه به جای تقسیم عادلانه اموال، آنها را بر روی هم می‌گذارد و انباشته می‌کند. در نهایت او خلیفه را تهدید می‌کند که دیگر عایدی مرو به مدینه منتقل نخواهد شد. همین مطلب موجب عقب‌نشینی خلیفه شد. بیماری و مرگ ابومجلز در همان شب پس از برخورد تند با خلیفه، گمان کشته شدنش به دست عمر را تقویت می‌کند.

نکنه درخور تأمل آنکه تنها طبری از این واقعه سخن به میان آورده و عمده تاریخ‌نویسان به آن نپرداخته‌اند. با توجه به رسالتی که عمر بن عبدالعزیز در مسند خلافت داشت، می‌توان اقدامات ظاهری او برای گسترش عدالت اجتماعی، سعی در کاهش فاصله طبقاتی و نزدیکی به مردم به واسطه شرکت در تشییع جنازه آنها و عیادت از بیماران^۴ را توجیه کرد و علت وجود تفاوت میان او و دیگر خلفای اموی را فهمید. با این‌همه آنچه بیشتر می‌تواند معرف شخصیتی باشد که عمر بن عبدالعزیز به فراخور طرح و برنامه بنی‌امیه آن را بزک کرد، اعتراف یزید بن مهلب یکی از عاملان دستگاه بنی‌امیه است که مدام می‌گفت: «من می‌پندارم عمر بن عبدالعزیز ریاکار است».^۵

۱. همان، ص ۳۰۷.

۲. محمد بن سعد الطلیقات الکبری، ج ۷، ص ۱۶۲؛ علی بن حسن ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۴، ص ۲۸؛ احمد بن عبدالله العجلی، معرفة الثقات، ج ۲، ص ۳۳۰؛ عبدالرحمن بن

محمد ابن ابی خاتم رازی، الجرح والتعديل، ج ۹، ص ۱۲۴؛ محمد بن احمد ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۳۵۶؛ احمد بن علی ابن حجر عسقلانی، تفریب التهذیب، ج ۲، ص ۲۹۵.

۳. محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۶، ص ۵۷۰.

۴. محمد بن علی ابن العمرانی، الإنباه، ص ۵۲.

۵. محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۶، ص ۵۵۷؛ شمس‌الدین بن احمد مقدسی، البدء و التاريخ، ج ۶، ص ۴۷.

۷. مرگ عمر بن عبدالعزیز

یکی دیگر از نقاط مبهم زندگی این خلیفه اموی نقطه پایانی زندگی اوست. عمر بن عبدالعزیز پس از دو سال و پنج ماه حکمرانی، سرانجام در اواخر ماه رجب سال ۱۰۱ توسط یک غلام اجیر، مسموم شد.^۱ خالی بودن عمده کتاب‌های متقدم از علت مرگ عمر بیانگر آن است که این امر کاملاً مخفیانه اتفاق افتاده است. شاید علت این پنهان‌کاری آن باشد که کشتن «مهدی و منجی امت رسول خدا» می‌توانست تمامی تلاش‌های بنی‌امیه را در ظاهرسازی تباہ سازد و التهاب را به جامعه بازگرداند.

ابن سعد، خلیفه بن خیاط، بلاذری، طبری، احمد بن اعثم الکوفی و ابن حبیب، از تاریخ‌نویسان متقدم، تنها به ذکر تاریخ مرگ این خلیفه بسنده کرده‌اند.^۲ در این میان تنها مسعودی کمی پا را فراتر گذاشته و آورده است: «عمر بن عبدالعزیز در اقامتگاه راهبان در سمعان حمص (منطقه‌ای در دمشق) کشته شد. گفته شده که او به واسطه اهل خودش مسموم شد».^۳

ابن جوزی،^۴ ابوالفداء،^۵ ذهبی،^۶ ابن کثیر،^۷ و سیوطی^۸ در کتاب‌های خود تا حدی ابعاد این واقعه را روشن کرده و نوشته‌اند: قتل عمر توسط یک غلام که برای این کار اجیر شده بود، اتفاق افتاد. ابن جوزی هنگام نقل واقعه، به جای ذکر نام قاتل از واژه «فلان» استفاده می‌کند^۹ که نشان از ابهام واقعه یا مایل نبودن وی به افشای نام قاتل و آمر دارد.

برخی مانند ابوالفداء علت این حادثه را این‌گونه تحلیل کرده‌اند: بنی‌امیه دیدند اگر خلافت عمر امتداد داشته باشد، حکومت از دست آنها خارج می‌شود و عمر پس از خود با کسی بیعت خواهد کرد که مصلح امور باشد. در نتیجه آن شخص یزید بن عبدالملک نخواهد بود. بنابراین علیه او توطئه کردند و وی را از میان برداشتند.^{۱۰}

۱. عبدالرحمن بن علی ابن جوزی، المنتظم، ج ۷، ص ۷۰.

۲. محمد بن سعد الطیقات الکبری، ج ۵، ص ۴۰۸؛ احمد بن یحیی بلاذری، انساب الأشراف، ج ۸، ص ۱۲۷؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۶، ص ۵۶۵؛ احمد بن علی بن

اعثم کوفی، الفتوح، ج ۷، ص ۲۱۳؛ محمد بن حبیب ابن حبیب، المحبر، ص ۲۸.

۳. علی بن حسین مسعودی، التنبيه و الأشراف، ص ۲۷۶.

۴. عبد الرحمن بن علی ابن جوزی، المنتظم، ج ۷، ص ۷۰.

۵. اسماعیل بن علی ابوالفداء، المختصر فی أخبار البشر، ج ۱، ص ۲۰۱.

۶. شمس‌الدین ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۲۱.

۷. اسماعیل بن ابن کثیر، البداية و النهایة، ج ۹، ص ۲۱۰.

۸. عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۲۶۷.

۹. عبدالرحمن بن علی ابن جوزی، المنتظم، ج ۷، ص ۷۰.

۱۰. اسماعیل بن علی ابوالفداء، المختصر فی أخبار البشر، ج ۱، ص ۲۰۱.

اینکه قتل عمر بن عبدالعزیز توطئه بوده است مسلم به نظر می‌رسد، اما تحلیلی که برخی مورخان در بیان علت این توطئه بیان کرده‌اند، با لحاظ مقدماتی که در این مقاله شرح داده شد، مقبول نیست؛ زیرا - همان‌گونه که گفته شد - عمر بن عبدالعزیز به صورت سازماندهی شده بر سر کار آمد و مأموریتش کاستن نفرت عمومی نسبت به بنی‌امیه بود و مسیر حکومت و ترتیب حکمرانان به واسطه وصیت عبدالملک به سلیمان از پیش تعیین شده بود و سلیمان نیز با وصیت به اینکه حکومت پس از عمر بن عبدالعزیز باید به یزید بن عبدالملک انتقال یابد، می‌رساند که جامه خلافت بر قامت سلسله عبدالعزیز موقت بود.

نکته دیگر اینکه ناراضیاتی فرزندان عبدالملک به فراق حکومت و جبر و الزام شرایط زمان به گزیدن جگر صبر در موقعیت به‌وجود آمده، خود دلیل محکمی برای کوتاه بودن حیات خلافت عمر بن عبدالعزیز است.

نتیجه‌گیری

با لحاظ این نکته که یکی از عوامل اصلی تنازع میان افراد بشر حب قدرت و شهوت سیطره بر دیگران است، و با توجه به سیره معمول طاغوتیان که پس از خود جامه خلافت را بر تن عزیزان خود می‌کردند، نمی‌توان در برخورد با رویدادی برخلاف طبیعت مادی بشر، آن را بدون دلیلی که قوت توجیه آن را داشته باشد، پذیرفت.

تسلیم قدرت توسط سلیمان بن عبدالملک به عمر بن عبدالعزیز هرگز با دلایلی همچون خیرخواهی سلیمان برای جامعه اسلامی، شایستگی عمر بن عبدالعزیز به واسطه طهارت و پاکی نفس و یا جبران زحمات عمر بن عبدالعزیز در تحکیم حکومت سلیمان، نمی‌تواند توجیه شود.

بررسی گزارش‌های موجود درباره سال ۹۹ق نشان می‌دهد: امویان به سبب ظلم بر مسلمانان پایه‌های قدرت خود را متزلزل دیدند. مسلمانان نیز که زیر فشار چکمه‌های حکمرانان اموی به ستوه آمده بودند، انتظار قیام منجی را می‌کشیدند. سلیمان بن عبدالملک به کمک عالمان درباری خود فروخته‌ای مانند رجاء بن حیوه، نقش «مهدی امت» را اجرا کرد.

عمر بن عبدالعزیز در این برنامه، با نهایت تزویر توانست به خوبی نقش «منجی امت» را ایفا کند و با تغییر رویه در طول مدت حکمرانی خود و با توسل به دورویی پایه‌های متزلزل حکومت بنی‌امیه را مستحکم سازد. البته تلاش عمر بن عبدالعزیز در موجه جلوه دادن خود، چندان نتوانست بر خوی اموی او فائق آید. تاریخ شاهد رفتارهای ضد و نقیض اوست. مرگ مشکوک مخالفانی همچون ابومجلز، ثابت نگه داشتن مستمری بنی‌هاشم، و قطع حقوق اشخاصی که مستعد قیام علیه حکومت بودند نمونه‌ای از این اقدامات متناقض است.

در نتیجه، تنها تحلیلی که از واگذاری قدرت توسط سلیمان بن عبدالملک به عمر بن عبدالعزیز قریب به واقع به نظر می‌رسد، همان اجرای نقش «مهدی امت» برای ترغیب مسلمانان به حکومت اموی است.

منابع

- ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، *شرح نهج البلاغه*، بیروت، دار احیاء الکتب العربیه، ۱۹۶۲م.
- ابن ابی حاتم رازی، عبدالرحمن بن محمد، *الجرح والتعديل*، هند، مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانیه، ۱۳۷۳ق.
- ابن اثیر، علی بن محمد، *الکامل*، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۵ق.
- ابن اعثم کوفی، احمد بن، *الفتوح*، بیروت، دارالأضواء، ۱۴۱۱ق.
- ابن العبری، گرگوریوس، *تاریخ مختصر الدول*، چ سوم، بیروت، دارالشرق، ۱۹۹۲م.
- ابن العمرانی، محمد بن علی، *الإنباء فی تاریخ الخلفاء*، قاهره، دارالآفاق العربیه، ۱۴۲۱ق.
- ابن الفقیه، احمد بن محمد، *البلدان*، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۱۶ق.
- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، *المنتظم فی تاریخ الامم والملوک*، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۲ق.
- ابن حبیب، محمد بن حبیب، *المحبر*، بیروت، دارالآفاق الجدیده، بی تا.
- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، *تقریب التهذیب*، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، *تاریخ ابن خلدون*، چ دوم، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۸ق.
- ابن خلکان، احمد بن ابراهیم، *وفیات الأعیان و أنباء أبناء الزمان*، بیروت، دار الثقافة، بی تا.
- ابن سعد، محمد بن، *الطبقات الکبری*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۰ق.
- ابن صالح العجلی الکوفی، احمد بن عبدالله، *معرفة النقات*، مدینه المنوره، مکتبه الدار، ۱۴۰۵ق.
- ابن طقطقی، محمد بن علی، *الفخری*، بیروت، دارالقلم العربی، ۱۴۱۸ق.
- ابن عساکر، علی بن حسن، *تاریخ مدینه دمشق*، بیروت، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۵ق.
- ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن، *البدایه و النهایه*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۷ق.
- ابن مسکویه، احمد بن محمد، *تجارب الأمم*، چ دوم، تهران، سروش، ۱۳۷۹.
- ابوالفداء، اسماعیل بن علی، *المختصر فی أخبار البشر*، بیروت، دار المعرفة للطباعة و النشر، بی تا.
- ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین، *مقاتل الطالبین*، بیروت، دار المعرفه، بی تا.
- امینی، فاطمه، *خلافت و اصلاحات عمر بن عبدالعزیز و تأثیر آن بر وضعیت شیعیان*، پایان نامه کارشناسی ارشد، تهران، دانشگاه رازی، ۱۳۹۶.
- الیاری، حسین و بتول ناجی راد، «بررسی اقدامات و اصلاحات مذهبی عمر بن عبدالعزیز از نگاه مورخان اسلامی»، *تاریخنامه خوارزمی*، ۱۳۹۴، ش ۱۰، ص ۲۸۵.
- باباجان تبار، حوریه، *سیره و مناقب عمر بن عبدالعزیز*، پایان نامه کارشناسی ارشد، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۹.
- بلادری، احمد بن یحیی، *انساب الأشراف*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۷ق.
- ، *فتوح البلدان*، بیروت، دار و مکتبه الهلال، ۱۹۸۸م.
- بی نام، «أشهر الحوادث و أعظم الرجال: عمر بن عبدالعزیز»، *الهلال*، ۱۳۱۹ق، سال دهم، ش ۵، ص ۱۳۵-۱۴۱.
- بیهقی، احمد بن حسین، *دلائل النبوة*، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۵ق.
- دیلمی، احمد، «شخصیت و عملکرد عمر بن عبدالعزیز و دیدگاه امام باقرؑ درباره او»، *تاریخ اسلام*، ۱۳۸۶، ش ۳۱، ص ۴۵-۶۷.
- دینوری، عبدالله بن مسلم، *الأخبار الطوال*، قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۸.
- ، *الإمامة و السياسة*، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۱۰ق.
- ذهبی، شمس الدین، *تاریخ الإسلام*، چ دوم، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۱۳ق.
- ، *سیر أعلام النبلاء*، چ نهم، بیروت، مؤسسة الرساله، ۱۴۱۳ق.

- ، *میزان الاعتدال*، بیروت، دار المعرفة للطباعة و النشر، بی تا.
- زرکلی، خیرالدین، *الأعلام*، چ هشتم، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۹م.
- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، *تاریخ الخلفاء*، بیروت، مطابع معتوق اخوان، بی تا.
- شای، محمدمصطفی، *عمرین عبدالعزیز*، الازهر، ۳۵۸ق.
- طبرسی، فضل بن حسن، *اعلام الوری باعلام الهدی*، چ سوم، تهران، اسلامیه، ۱۳۹۰ق.
- طبری، محمدبن جریر، *تاریخ الامم والملوک*، چ دوم، بیروت، دارالتراث، ۱۳۸۷ق.
- طوسی، محمدبن حسن، *الغیبة*، قم، دارالمعارف الاسلامی، ۱۴۱۱ق.
- عاملی، سیدجعفر مرتضی، *أفلا تذکرون*، بیروت، المركز الاسلامی للدراسات، ۱۴۲۳ق.
- العصفری، خلیفة بن خیاط، *تاریخ الخلیفة*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
- کاظمینی زاده، زینب، *بررسی زندگانی و شخصیت عمرین عبدالعزیز*، پایان نامه کارشناسی ارشد، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۹۲.
- کلینی، محمدبن یعقوب، *کافی*، تحقیق علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، چ چهارم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
- مجلسی، محمدباقر، *بحار الأنوار*، چ دوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
- مسعودی، علی بن حسین، *التنبیه و الأشراف*، قاهره، دار الصاوی، بی تا.
- ، *مروج الذهب*، چ دوم، قم، هجرت، ۱۴۰۹ق.
- مفید، محمدبن محمدبن نعمان، *الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
- مقدسی، شمس الدین بن احمد، *البدء و التاریخ*، بور سعید، مکتبة الثقافة الدینیة، بی تا.
- مقریزی، احمدبن علی، *إمتاع الأسماع*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۰ق.
- نعمانی، محمدبن ابراهیم، *الغیبة*، تهران، صدوق، ۱۳۹۷ق.
- هادی منش، ابوالفضل، «نگاهی به مواضع سیاسی امام باقر (ع)»، *مبلغان*، ۱۳۸۵، ش ۷۶، ص ۱۳-۳۳.
- هروی، جواد، «عمرین عبدالعزیز و نحوه برخورد با علویان»، *تاریخ و تاریخنگاری*، ۱۳۷۴، ش ۶۱، ص ۱۲۹-۱۳۵.
- یافعی یمنی، عبدالله بن اسعد، *مرواة الجنان و عبرة الیقظان*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ق.
- یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله، *معجم البلدان*، چ دوم، بیروت، دار صادر، ۱۹۹۵ق.
- یعقوبی، احمدبن اسحاق، *تاریخ الیعقوبی*، بیروت، دار صادر، بی تا.